گفت‌وگوی «جوان» با سیدمحمد موسوی
برادر شهید سیدجعفر موسوی از شهدای عملیات والفجر ۸

سهم من از والفجر ۸ جانبازی بود و سهم برادرم شهادت

■ صغری خیل فرهنگ

در سالروز شهادت سیدجعفر موسوی از شهدای عملیات والفجر ۸ در اول اسفندماه سال ۱۳۶۴ به سراغ برادرش رفتیم تا از زندگی و سیره شهید بیشتر بدانیم. سیدمحمد موسوی که خود نیز از همرزمان برادر شهیدش بود با ما همکلام شد. سیدمحمد و سیدجعفر هر دو در عملیات والفجر ۸ شرکت می‌کنند، اما سیدمحمد کمی قبل از شهادت سیدجعفر مجروح شده و برای درمان به بیمارستانی در اصفهان منتقل می‌شود و از عاقبت برادر بی‌خبر می‌ماند. تا اینکه بعد از ترخیص به خانه می‌آید و متوجه شهادت برادرش سیدجعفر می‌شود. سیدجعفر را باید نمونه یک انسان وارسته دانست. او در اوقات فراغت از جبهه و جهاد برای بچه‌ها و هم‌محلی‌هایش کلاس‌های قرآن برگزار می‌کرد و لحظه‌ای از خدمت و جهاد دست نکشید. برای روح بلند سیدجعفر عملیات والفجر ۸ سکویی به آسمان بود. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با سیدمحمد موسوی برادر شهید سیدجعفر موسوی است.

سیدجعفر برادر بزرگ‌تر بود یا شما؟ کمی از خانواده‌تان بگویید.

او بزرگ‌تر بود. متولد ۱۳۳۹ هستم. جعفر متولد ۲۵ شهریور سال ۱۳۳۷ بود. ما پنج برادر و دو خواهر بودیم. پدر و پدربزرگ من شرکت نفتی بودند و در پالایشگاه آبادان کار می‌کردند. پدر ۱۴ سال داشت که به جای پدربزرگم وارد شرکت نفت شد. خانواده‌ای مذهبی داشتیم. از آنجایی که پدرم فرد متشرعی بود، با اینکه در استخدام شرکت نفت بود می‌گفت خانه‌های شرکت نفت حرام است و از آن استفاده نمی‌کرد. برای همین ما در خانه شخصی خودمان در کارون (آبادان) زندگی می‌کردیم. من و برادرهایم در کارون متولد شدیم.

پدرم با روحانیون ارتباط داشت و از طریق ایشان، سیدجعفر و ما هم با مسائل سیاسی آشنا شدیم. البته جنبه مذهبی خانواده ما از جنبه سیاسی آن بیشتر بود. زمان انقلاب من محصل بودم. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی دیپلم گرفتم و سیدجعفر که دو سال از من بزرگ‌تر بود، دو سال قبل از من دیپلم گرفته و به سربازی رفته بود که از پادگان فرار کرد. خوب یادم است همزمان با جمعه سیاه اهواز، سیدجعفر سرباز بود. برادرم و دوستانش که روحیه انقلابی داشتند، تمام توپ‌ها و تانک‌ها را دستکاری کرده و فرار کرده بودند. گویا قرار بود که یک تیم سه یا چهار نفری به اهواز حمله کنند و جمعه سیاه اهواز را راه بیندازند. برادرم و دوستانش قطعات تانک‌ها و توپ‌ها را برمی‌دارند و به سمت آبادان فرار می‌کنند و خودشان را همراه با پسردایی‌ام پنهان می‌کنند. تا اینکه انقلاب به پیروزی می‌رسد. ما زمان انقلاب همراه با مردم در مراسم و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردیم.

شهید چه خصوصیات اخلاقی داشت؟

سیدجعفر از نظر تحصیلات چه در دوران ابتدایی و چه متوسطه جزو نفرات اول مدرسه بود. همیشه یک دانش‌آموز شاخص و شاگرد اول مدرسه بود. سیدجعفر هوش بالایی داشت. یکی از مسئولیت‌های ایشان در زمان جنگ این بود که زمانی که جایی بمباران می‌شد سیدجعفر و دوستانش آن منطقه و افرادی که خانه و زندگی‌شان بمباران شده را شناسایی می‌کردند. اموال مردم را جمع‌آوری و شماره‌بندی و آدرس‌بندی می‌کردند و آنها را به آبادان و جای مخصوصی که برایشان تعبیه شده بود می‌بردند. سیدجعفر مجرد بود از این رو مدت زمان زیادی را در منطقه حضور داشت. به نظرم شهادت برازنده سیدجعفر بود. ایشان دارای وقار و اخلاق پسندیده‌ای بود. سیدجعفر تابستان‌ها در بازار میوه‌فروشی می‌کرد. او انسان خودساخته‌ای بود. از دیگر شاخصه‌های ایشان این بود که بسیار خوش‌طبع و خوش‌خلق بود. به نظرم درجات اینها بسیار بالا است.

شما که بچه آبادان بودید، قاعدتاً خیلی زود وارد بحث جنگ شدید؛ سیدجعفر چه زمانی وارد سپاه شد؟

ایشان شروع جنگ در آبادان بود و بعد سال ۶۱ وارد سپاه آبادان شد. سپس دوره‌ای به تهران رفت و جزو تیم حفاظت نمایندگان شد. در زمان استراحت هم در مدرسه علامه حلی و مجلسی تهران تدریس می‌کرد. برادرم دروسی نظیر تاریخ، جغرافیا و قرآن تدریس می‌کردند. بعد زمانی که قرار شد عملیات انجام شود مدت کوتاهی برای مأموریت به کردستان رفت. از آنجایی که واحدشان زرهی بود، برادرم مسئولیت فرماندهی یگان موشکی تاو را برعهده داشت. گاهی برای شناسایی یا انهدام نیروهای تروریستی یا گروهک‌ها به کوه‌های کردستان می‌رفت. بانه و پاوه جزو مناطقی بودند که برادرم برای آموزش و عملیات ایذایی به آنجا می‌رفت.

برادرتان در چه عملیات‌هایی حضور داشت؟

ایشان از سال ۱۳۶۱ تا زمان شهادتش در والفجر ۸ در اغلب عملیات‌ها شرکت داشت و کارش بیشتر شناسایی طرح و عملیات بود. مدتی هم فرمانده ضدزره بود. آنجا مسئولیت قسمتی از نیروهای ارتش و سپاه را در سال ۶۴ برعهده داشت. برادرم در عملیات الی بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر در جزیره مینو بود. قبل از عملیات جزیره مجنون، یک مدت هم مسئول حفاظت از منطقه هفت آبادان شد. برادرم قبل از عملیات والفجر ۸ در شهر آبادان مستقر بود و بعد از آنجا با شهید خسرو امینیان که او هم مسئولیت داشت با هم برای شناسایی و انجام عملیات راهی شدند. البته من در این عملیات همراه برادرم بودم که من مجروح شدم و سیدجعفر حدود ۱۰ روز بعد شهید شد.

پس، از شهادت او در جبهه مطلع نشدید؟

من در این عملیات همرزم برادر سیدجعفر بودم، اما قبل از شهادت ایشان به‌شدت مجروح شدم. من با خط‌شکن‌ها رفته بودم. فکر می‌کنم هفته اول عملیات بود که ترکش خوردم و مجروح شدم و کل بدنم سوخت. بیهوش شدم و به بیمارستانی در اصفهان منتقل شدم. برادرم صبح روز ۶۴/۱۲/۱ برای شناسایی و استقرار موشک‌ها و آرایش جنگی برای دفع پاتک‌های عراق رفته بود که حین شناسایی با اصابت تیر مستقیم تانک به سرش شهید شد.

کی از شهادت سیدجعفر مطلع شدید؟

بعد از شهادت برادرم از طرف تعاون سپاه به خانه ما آمدند و خبر شهادتش را به خانواده‌ام دادند. البته مادرم خواب شهادت سیدجعفر را دیده بودند. کمی بعد از اینکه حال من مساعد شد و به تهران آمدم، دوستان و همرزمانم خبر شهادت برادرم را به من دادند. خبر شهادتش برایم باورکردنی نبود. سهم من از والفجر ۸ جانبازی بود و سهم برادرم شهادت.

مادرتان چه خوابی در مورد شهادت سیدجعفر دیده بود؟

یکی، دو شب قبل از اینکه ایشان شهید بشود، مادر خواب دیده بود که امام زمان(عج) با یک عده‌ای به منزل ما می‌آیند و مادر از آنها پذیرایی می‌کند. یکی از میان جمع می‌گوید: «چرا حواست نیست چه کسی به اینجا آمده است.» مادر می‌گوید: «خب کی اینجاست؟» ایشان در پاسخ می‌گوید: «آقا امام زمان(عج) برای کاری به اینجا آمده‌اند. ایشان آمده‌اند تا خبر شهادت را به شما بدهند.» کمی بعد مادر می‌بیند که امام خمینی(ره) زیر بغل برادر من را گرفته و به داخل اتاق می‌آورد تا خبر شهادت او را بدهد. مادرم این خواب را به شوخی می‌گیرد تا اینکه خبر شهادت برادرم را به او می‌دهند.

به جز شما و برادرتان کسی دیگر از اعضای خانواده در جبهه حضور داشت؟

علاوه بر من و سیدجعفر، پدرم هم مدت زمان زیادی را در جبهه بود و بابا یک هفته بعد از شنیدن خبر شهادت برادرم مجدداً به جبهه آمده و در منطقه حضور پیدا کرده بود. من و سیدجعفر در عملیات بیت‌المقدس و والفجر ۸ با هم همرزم بودیم.

شما آبادانی هستید؛ چطور شد که مزار شهید در تهران است؟

اصلاً قرار نبود در تهران دفن بشود. قرار بود در آبادان دفن شود که پدر و مادرم به تهران آمدند و سیدجعفر در تهران دفن شد. ما علاوه بر کارون منزلی هم در تهران داشتیم، پیکر برادرم را به قطعه ۵۳ بهشت زهرا(س) ردیف ۸۹ شماره ۷ منتقل و تدفین کردند.

در پایان هر صحبتی دارید بفرمایید...

برادرم سیدجعفر دارای کرامات زیادی است. در بسیاری از مواقع دچار مشکل و مواردی شده‌ام که با استعانت از ایشان مشکل مورد نظرم به‌خوبی حل شده است. شهدا امامزادگان عشقند. آنها آمین‌گوی دل‌های بی‌قرارمان هستند. بعد از شهادت سیدجعفر بسیار کنجکاو بودم تا نحوه شهادتش را به طور دقیق بدانم. یک بار خوابش را دیدم؛ در خواب به ایشان گفتم: «تو چطور شهید شدی؟ من دوست دارم بدانم. می‌خواهم بدانم چگونه روح از بدنت جدا شد؟» برادرم گفت: «می‌خواهی بدانی؟» گفتم: «بله.» گفت: «من برای شناسایی رفته بودم. در مسیر بین یک تپه و خاکریزی بودم. خودم دیدم که یک عراقی شلیک کرد. توپی به خاکریز اصابت کرد و ترکشش به سر من خورد.» گفتم: «خب بعدش چی شد؟ چطوری روح از بدنت جدا شد؟» گفت: «به محض اینکه من زمین خوردم، پیامبر اکرم(ص) از آسمان به زمین آمدند و من را با اسم صدا زدند و گفتند ایشان را ببرید پیش حضرت زهرا(س)، ایشان را ببرید پیش مادرشان.»

من این خواب را ۴۰ شب بدون وقفه دیدم. یعنی از زمان شهادت تا چهلم برادرم این خواب را می‌دیدم. می‌دیدم که حضرت زهرا و حضرت زینب(س) می‌آمدند پیکر ایشان را داخل یک تابوت می‌گذاشتند و بالای یک تپه می‌بردند. ۴۰ شب عزاداری می‌کردند...

شهیدمان خیلی به داد ما می‌رسد و هرجا متوسل می‌شویم جواب ما را می‌دهد. همه شهدا نزد خدا عزیز هستند، اما باور کردن این چیزها برای خیلی‌ها سخت است. آنها نمی‌دانند که شهدا عند ربهم یرزقونند.

> من در عملیات والفجر ۸ همرزم برادر سیدجعفر بودم، اما قبل از شهادت ایشان به‌شدت مجروح شدم. من با خط‌شکن‌ها رفته بودم. فکر می‌کنم هفته اول عملیات بود که ترکش خوردم و مجروح شدم و کل بدنم سوخت. بیهوش شدم و به بیمارستانی در اصفهان منتقل شدم. برادرم صبح روز ۶۴/۱۲/۱ برای شناسایی و استقرار موشک‌ها و آرایش جنگی برای دفع پاتک‌های عراق رفته بود که حین شناسایی با اصابت تیر مستقیم تانک به سرش شهید شد

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «نجمه پلاره»
با موضوع زندگی شهید مدافع حرم سیدافتخار حسین

نبرد برای حق از پاراچنار تا سوریه

■ آرمان شریف

نیروهای زینبیون در چند سال مبارزه و نبرد با تروریست‌های داعشی در کنار دیگر رزمندگان جبهه مقاومت حضوری فعال و تأثیرگذار گذاشتند. آنها در دفاع از حرم اهل بیت(ع) از هیچ کاری فروگذار نکردند و در این مسیر شهدای زیادی را تقدیم کردند. حالا پس از گذشت چند سال از اوج درگیری با تروریست‌ها و برگشتن آرامش نسبی به شهرهای سوریه، بهتر می‌توان به نقش رزمندگان جبهه مقاومت و نیروهای زینبیون و فاطمیون پی برد.

گفتن و نوشتن از شهدای مدافع حرم باعث آشنایی بهتر مردم با آنها می‌شود. یکی از شهدای لشکر زینبیون «سیدافتخار حسین» است که زندگی‌نامه‌اش به‌تازگی در کتابی با نام «نجمه پلاره» منتشر شده است. این کتاب را زهرا آقازاده‌نژاد نوشته و انتشارات شهید کاظمی چاپ کرده است.

کتاب از میانه‌هایش، زمانی که صحبت از رفتن به ایران می‌شود، جذابیت پیدا می‌کند: «مدتی است حرف از کشور ایران در خانه می‌چرخد. همیشه صحبت از آنجا، زیاد در خانه ما بود. ایران وطن دوم ماست. گاهی پرچم سه رنگش را بالای مزار شهدایمان می‌زنیم. عکس امام و آیت‌الله خامنه‌ای، شهید عارف حسینی و سیدحسن نصرالله، در بیشتر خانه‌ها دید می‌شود.»

> حضور سیدافتخار حال خوب جبهه‌ها را دو چندان کرده بود. مراقب دیگر رزمندگان بود و با شجاعتش نمی‌خواست آسیبی به آنها برسد. سیدافتخار کنار جوان‌ترها کودکی می‌کرد و با بزرگ‌ترها مرد دنیادیده‌ای می‌شد که می‌توانست تکیه‌گاهی باشد محکم و صبور. گاهی برایشان پدری صبور بود و گاهی برادری همسن و سال و بازیگوش. روزهای غربت و جنگ را کنار هم می‌گذراند

سیدافتخار به ایران می‌آید و دوره تازه‌ای در زندگی‌اش شروع می‌شود. عاشق امام رضا(ع) و حضرت معصومه(س) است و از اینکه می‌خواهد در کشوری زندگی کند که حرم این عزیزان در آن واقع است احساس خوشایندی دارد. او از شهر پاراچنار پاکستان آمده است؛ جایی که وهابی‌ها چند وقت یک بار به جان جوانان شیعه این شهر می‌افتادند و جانشان را می‌گرفتند. فتنه وهابی‌ها در این منطقه تمامی نداشت و بسیاری از مردم شیعه منطقه از کارهایشان آرامش نداشتند.

پس از مدتی اقامت در ایران سیدافتخار تصمیم می‌گیرد عازم سوریه شود. تشییع یک شهید مدافع حرم جرقه رفتن سیدافتخار به سوریه را می‌زند. او که طعم تلخ جنگ با طالبان و وهابی‌ها را چشیده و جنایت‌های این ظالمان را دیده بهتر درک می‌کند مردم مسلمان سوریه در چه رنجی قرار دارند. به خانواده‌اش گفته بود: من به درد کار خانه و کارهای اینجا نمی‌خورم. من چند سال در ارتش زحمت کشیدم، تخصصم به درد سوریه و جنگ حق می‌خورد، نمی‌توانم بمانم.

مثل همه مدافعان زینبیون، نگران نفوذی‌های وهابی بود که نگذارند روزی دوباره به خانه و کاشانه‌اش برگردد. اما هدف والا و بزرگش باعث می‌شد تا این فکرها را از ذهنش بیرون کند. او هدف‌های بزرگی در سر داشت که باید به آنها دست پیدا می‌کرد. صبح‌های حرم، همدم هر روز سیدافتخار بود. زیارت حضرت معصومه(س) که می‌رفت، دلتنگ سوریه می‌شد و دلش برای حرم حضرت زینب(س) پر می‌کشید. در حرم می‌نشست و سرنوشت این دو بانو را در ذهنش مرور می‌کرد.

سیدافتخار راهی سوریه می‌شود و تجربیاتش را در راه دفاع از حرم می‌گذارد. حضور سیدافتخار حال خوب جبهه‌ها را دو چندان کرده بود. مراقب دیگر رزمندگان بود و با شجاعتش نمی‌خواست آسیبی به آنها برسد. سیدافتخار کنار جوان‌ترها کودکی می‌کرد و با بزرگ‌ترها مرد دنیادیده‌ای می‌شد که می‌توانست تکیه‌گاهی باشد محکم و صبور. گاهی برایشان پدری صبور بود و گاهی برادری همسن و سال و بازیگوش. روزهای غربت و جنگ را کنار هم می‌گذراند.

در جریان یکی از عملیات‌ها سید تیر می‌خورد. بدنش را سپر یکی از نیروها کرده بود و حالا سایر نیروها در حال انتقال بدن مجروحش بودند. خونریزی زیاد و جراحت‌های تن سیدافتخار او را به شهادت می‌رساند. نیروها با چشمانی گریان دورش جمع می‌شوند و خاطراتشان را با او مرور می‌کنند.

نجمه پلاره سال‌ها در جبهه بود و برای خدا و دینش می‌جنگید؛ چه زمانی که در پاراچنار بود، چه حالا که در سوریه است. او حالا به آنچه آرزویش را داشت، رسیده بود. با این حال خبر شهادت سیدافتخار برای خانواده‌اش بسیار سخت و ناگوار بود. خانواده برای تشییع پیکر سید به ایران می‌آیند. نجمه پلاره را نزدیک قم و در بهشت معصومه(س) به خاک سپردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۷۹

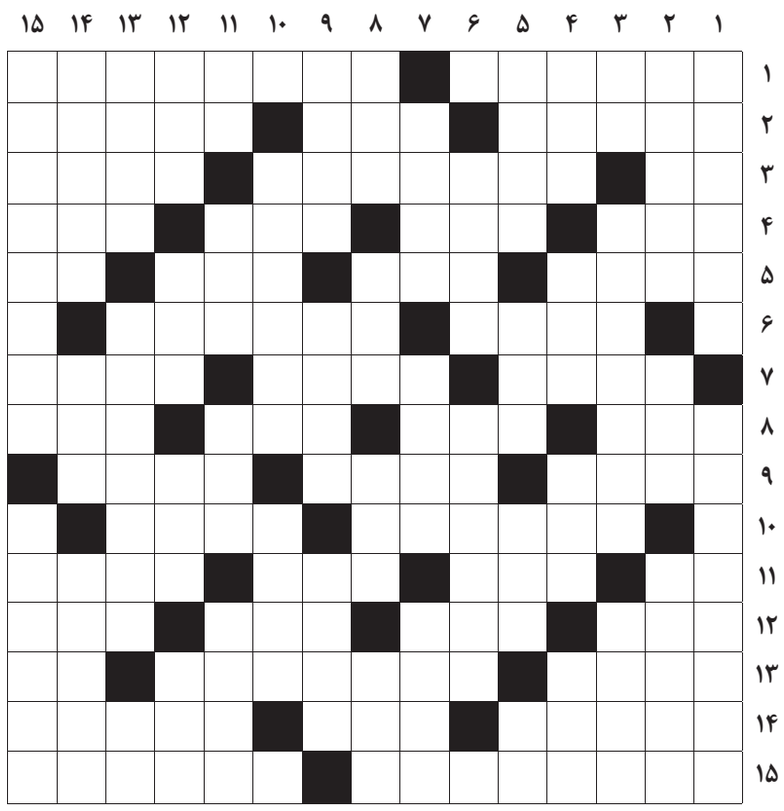

از راست به چپ

■ ۱- شاعر قرن ششم که آرامگاه وی در مقبره‌الشعرای تبریز است- کشور بوداپست ■ ۲- قطعی برای کتاب- روش؛ شیوه- موسیقیدان عصر خسرو پرویز ■ ۳- حرف بدون رودربایستی- توضیح خواستن گروهی از نمایندگان از وزیران یا یک وزیر در مجلس- یار عذرا ■ ۴- بزرگ ایل- کلاه شاهانه- کرکس- ضرورت توسعه اقتصادی ■ ۵- سخن بیهوده- کشته عزا و عروسی- کتاب انگلیسی زبان- سخن صریح ■ ۶- از جهات اصلی- ضروری‌ترین وعده غذایی ■ ۷- چشم‌پزشک- تبرئه شده- املاک مورد بهره‌برداری سرداران قدیم ■ ۸- بم‌ترین صدای مرد در موسیقی- عددی که کمتر از واحد صحیح باشد- رها و آزاد- فیلم آلفرد هیچکاک ■ ۹- ناروای شرعی- جناح لشکر- هدف تیر ■ ۱۰- سنگ سیاه- هدف و مقصود ■ ۱۱- تخم‌مرغ فرنگی- مهره شطرنج- بدیمن- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ■ ۱۲- سرزنش و نکوهش- پرتگاه کوهستانی- صندلی تشریفاتی- ران شکسته ■ ۱۳- سوگ و عزا- گل آن آرام‌کننده اعصاب است- اسم آذری ■ ۱۴- بیماری زردی- از مواد لبنی- کشوری مسلمان نشین در شرق آسیا ■ ۱۵- کشتی غرق شده جیمز کامرون- قسمتی از یک اثر نمایشی

از بالا به پایین

■ ۱- مهم‌ترین منبع تولید انرژی در طبیعت- شورترین دریاچه جهان ■ ۲- پاکان- جوهر بدن- مهنا ■ ۳- از مبطلات روزه- این شخص را شریک مال مردم می‌دانند- پرهیزگار ■ ۴- نظرات- پرنده سعادت- از حبوبات- بازنده شطرنج ■ ۵- نابود، عدم- سرند- توشه راه- رمق آخر ■ ۶- اندیشیدن- طولانی‌ترین رگ بدن ■ ۷- کشور نیامی- فرستاده شده- ورزش چمن و یخ ■ ۸- خالص- پایتخت کشور فلاسفه- استخوان ران ■ ۹- برنا- الفبای نابینایان- عموی پیامبر که در غزوه احد به شهادت رسید ■ ۱۰- شعری که شاعر در بیان اوضاع و احوال بگوید- علت اروپا- سخن تب‌آلود- لوله تنفسی ■ ۱۳- موج دریا- طبقه سوم درباریان ساسانی که عبارت از قضات بودند- وارونه زل ■ ۱۴- سقف فقرا- حرکت کرم‌گونه- نماد عدالت در قانون ■ ۱۵- از موجوداتی که وجود عینی پیدا کرد ولی از مادر زاده نشد- ویزا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۴		۹		
۶	۷							
	۳			۹		۵		
		۵	۳				۷	۸
۴					۱			
۹					۲			
			۷				۲	
			۲				۴	
	۵	۱						

جدول کلمات متقاطع
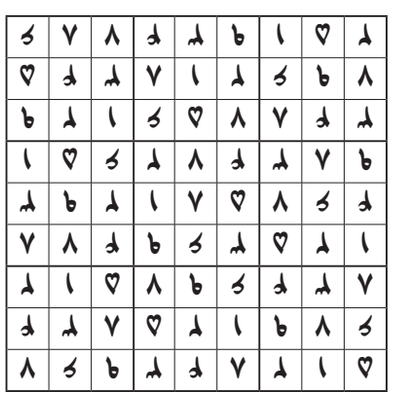
پاسخ جدول شماره ۵۸۷۸